

## نامه اهل خراسان

انوری شاعر پرآوازه قرن ششم و ستایشگر معروف دربار سلطان سنجر سلجوقی را همه می‌شناسند و مقام فضل و دانش او و تواناییش در قصیده سرایی مشهور است. در کتابها نوشته‌اند، و خود نیز اشاره کرده است، که برحسب معمول زمان، علوم عصر را بخوبی آموخته و در آنها به کمال رسیده بود. علاوه بر شعر و ادب، از منطق، موسیقی، هیأت، علوم الهی، ریاضی، طبیعی، نجوم و حکمت مایه‌ای اندوخته بدان تفاخر می‌کرد چندان که حتی اثیرالدین فتوحی مروزی هم - که با او برسر عناد بود - از معرفت وی به دانایی سخن‌رانده است؛ در فلسفه، انوری بخصوص به کتابهای شفا و عیون الحکمه، از آثار بوعلی-سینا، دلیستگی داشته و کتاب اخیر را بخط خود نوشته بوده است و بقول کتاب اشارات حکیم را هم به فارسی ترجمه و شرح کرده.

اینها و قرائن بسیاری دیگر از این قبیل، از معلومات و وفور فضل انوری حکایت می‌کند و وی را شاعری می‌یابیم که هم در سخنوری در نهایت قدرت و هم در علم بلند مرتبت بوده است. این يك جنبه از شخصیت انوری است؛ بنا بر این وقتی می‌خوانیم که شاعر به ندیمی سنجر نایل شده و سلطان قدرتمند سلجوقی به خانه او می‌رفته و یا عمادالدین پیروز شاه، از امرای بزرگ سنجر، و نیز وزیر سلطان، ناصرالدین طاهر بن فخرالملک، بیادیت انوری به خانه‌اش می‌آمده‌اند و دیگر بزرگان عصر با او رفت و آمد داشته‌اند، بطبع آن را نموداری از تکریم و تجلیل سلطان و رجال دربار نسبت به انوری می‌شمیریم. این روایات حس اعجاب ما را در باره این شاعر بلندنام - که او را یکی از سه تن پیامبران شعر فارسی دانسته‌اند - برمی‌انگیزد.

اما تصویر انوری با این مختصر هنوز کامل نیست بخصوص که این مرد دانشمند خوش-فریحه را در زمینه مدح و ستایشگری بجدی گرفتار خوش آمدگویی و تملق می‌بینیم که از خوارشدن سخن بدست اودچار افسوس می‌شویم. دیوان وی نشان می‌دهد که بجز سنجر بیش از شصت تن از معاصران خود را مدح گفته است از شاهزادگان و شاهزاده خانها و وزیران و امیران گرفته تا قاضیان و دبیران و ثروتمندان و حتی میرآب مرو ۱، و هر کسی که ممکن بوده است ستایش او برای شاعر سودی در برداشته باشد. بسیاری از این مدیحه‌ها همراه تقاضاها و توقعاتی است که هر قدر بخواهیم بهر و عطوفت و چشم پوشی به سخنان شاعر بنگریم دون‌همتی او را نمی‌توانیم نادیده بینگاریم؛ شعری به درجه اعلائی استواری و بلندی بدان قصد سروده شده است که مثلاً گوینده از کسی برای اسب و گوسفندش کاه و جو خواسته و یا از - برای مرغ خود ارزن طلبیده است؛ تقاضای فرجی (نوعی جامه)، دستار، لباس، پول نقد، پنبه و روغن برای چراغ، یخ برای رفع گرما نمونه‌ای دیگر از خواهشهای گدامنشانه و اسف‌انگیز شاعر است. حتی پرفایبی ندارد که طرف را به تیغ دشنام و هجو تهدید کند و اگر توقع او برآورده نشود وی را به نیش زبان هتاک خویش بیازارد، این سخن ازوست:

سه شعر رسم بود شاعران ظامع را : یکی مدیح و دگر قطعه تقاضائی ، اگر بداد سوم شکر ، ورنه ناد هجا<sup>۱۰</sup> ازین سه شعر دو گفتم، دگر چه فرمایی؟ در میان این اشعار خواهشگرانه بیش از پنجاه بار از این و آن شراب خواسته است؛ بر باد دادن میراث پدری در راه شاهد و شراب و نیز روایاتی که از مست شدن و از پاد آمدن او در مجالس مخدومان باقی است و گاه نوشته اند که از فرط مستی از بام فرو افتاده است<sup>۱</sup>، وی را مردی عشرت جوی و میخواره نشان می دهد که برای تامین وسائل عیش و نوش خود ابائی نداشته که گوهر سخن را بامید پاداشی اندک و بسیار به پای هر کس و ناکس نثار کند. بنا بر این اگر در داوری راجع به منش او و شیوه زندگانش وی را «خطیبی مزدور»<sup>۲</sup> خوانده و یا نوشته اند : «زندگی او زندگی يك بازرگان جهانجوی بود که جز اندیشه و سخن متاعی نداشته»<sup>۳</sup> سخنی نادرست نیست چنان که وقتی قدرت طبع و مراتب فضل و کمال وی در مقابل کوتاه همتی و ستایشهای مبالغه آمیزش - که از حمدیحه سرایی مرسوم هم در گذشته و مورد انتقاد واقع شده<sup>۴</sup> - اهل اندیشه و نظر را به تأمل و اعجاب افکنده است ، این حالت تناقض آمیز را به «گوهری در خلاب یا غباری بر فلك» تشبیه و تعبیر کرده اند<sup>۵</sup> . درست است که می توان زندگانی دیگر شاعران مدیحه سرای را مثال آورد و اوضاع زمان و رسم و شیوه آنان را عذرخواه انوری قرار داد<sup>۶</sup> ولی شاید دیگران ، بخصوص پیشینیان ، درین زمینه پاندازه انوری به تملق و اغراق گویی نگراییده و شعر را با تقاضاهای فرومایه دچار تنزل نکرده خود را «قلتیان» خوانده باشند<sup>۷</sup> بخصوص که شاید بتوان با فتوحی مروزی همداستان شد و گفت که در این تکدی و دون همتی همیشه تنگدستی و نیازمندی انگیزه شاعر نبوده و چه بسا که از عطایای عمدو خان نیز برخوردار می شده است .

بنا بر این اگر انوری روزی ، چنان که برخی پنداشته اند احیاناً در اواخر عمر ، به کارنامه عمر خویشتن به چشم عبرت بنگرد و از این زندگانی بستوه آید و در سخن از شعر و شاعری بگوید : «تازماشتی گداکس را بمردم نشمری»<sup>۸</sup> شگفت نیست ، از کجا معلوم که قطعه معروف «آلوده منت کسان کم شو»<sup>۹</sup> و یا قطعه عبرت آموز و انتقاد آمیز «آن شنیدستی که وزی زیر کی با ابلهی»<sup>۱۰</sup> ، در حق مخدومان خود کامه ای که ایشان را پیش از این می ستود ، حاصل این گونه اندیشه ها و تأملهای ملامت انگیز نباشد ؟ بعبه هم نیست که انوری هم در باب بلند طبیعی و قناعت شعر گفته و هم خود بدان عمل نکرده باشد .

این نکته نیز گفتنی است که آدمی همواره مستعد لغزش است و هر کسی نمی تواند مناعت و حیثیت خویش را در برابر خواهشها و تمایلات نفس حفظ کند و به رتبه انسانی با فضیلت و متعالی برسد حتی بعید نیست بعضی از ما ملامتگران هم اگر در اوضاع و احوال زمان انوری بسر می بردیم انوری وار می زیستیم و چه بسا که گاه خود محتاج آن باشیم که کسی با سخنی

- ۱- دیوان ۶۰۰/۲ - ۲- دکتر زرین کوب ، کاروان حله ۱۴۹ - ۳- کاروان حله ۱۵۱ - ۴- المعجم فی معاییر اشعار العجم ، تصحیح مدوس رضوی ، چاپ ۱۳۱۴ ص ۲۳۸-۲۳۹ - ۵- دکتر سید جعفر شهیدی ، مجله نیما ۵۰۴/۱۶ - ۵۰۷ - ۵۶۱ - ۵۶۴ - ۶- رك : فرخی سیستانی ، بقلم نگارنده ، ص ۴۰ - ۶۲ - ۷- دیوان ۱۵۳/۱ ، ب ۹ - ۱۰ - ۸- دیوان ۴۵۴/۱ - ۹- دیوان ۵۵۳ ۲ - ۱۰- دیوان ۵۲۸/۲

عبرت انگیز وجدانمان را بیدار کند .

نویسنده این سطور نمی‌خواهد درین جا شرح احوال انوری را بیاورد و یا آن که در باب او داری کند ؛ کسانی که می‌خواهند وی را بهتر بشناسند ممکنست به نوشته‌های محققانی که درین باب تتبع کرده‌اند و نیز به دیوان مفصل اشعار وی رجوع کنند ولی این مختصر را برای آن نوشت که آن را مقدمه موضوعی قرار دهد که اینک بدان خواهد پرداخت .

بنظر بنده بفرض آن که همه این ایرادها را بر انوری وارد بدانیم ، بجز برخی اشعار و قطعات پندآموز و پر مغز او ، در دیوان وی قصیده بلندی دیده می‌شود که شاید همین یک قصیده بتواند همه آن نقصها را جبران و انوری را روسفید کند و آن قصیده‌ای است که وی از زبان مردم خراسان خطاب به سلطان رکن‌الدین محمود قلع‌طمنج‌خان ، ملک سمرقند ، سروده است .

شرح قضیه باختصار اینست که سلطان سنجر سلجوقی پس از جنگی که در سال ۵۳۶ هـ در محل قتلوان سمرقند با قراخانیان کرد وعده کثیری از سپاهیانش کشته شدند و شکست خورد ، ضعیف شد . از آن پس نیز اتسار خوارزمشاه به خراسان تاخت و بسیاری شهرها را غارت کرد و سنجر مجبور شد به خوارزم لشکر بکشد . به سال ۵۴۸ هـ . گروهی از طوایف غز بر اثر ظلم کارگزاران دولت سلجوقی طغیان کردند ، سنجر ناگزیر شد با آنان جنگ کند و درین جنگ اسیر گشت .

غزان از این پس بر خراسان و کرمان دست یافتند و قتل و غارت و ستمکاریهایی در این نقاط از آنان بظهور رسید که شرح آن در تاریخها مسطور است ۱ . در نیشابور یکی از ایشان از اهالی زروسیم زیاد می‌خواست ، مردم تهیدست از عهده برنیامدند و بر او شوریدند و وی را کشتند . دیگر غزان با انتقام ، مردم شهر را از دم تیغ گذراندند و شهر را آتش زدند (۵۴۹ هـ ۰) . در طوس نیز غزان مردان را بقتل رساندند و زنان را به اسیری بردند و مسجدها را ویران کردند . هم در نیشابور امام محیی‌الدین محمد بن یحیی ققیه بزرگ شافعی بدست غزان از پادآمد و چندان خاک در دهان او کردند که خفه شد ؛ مرگ وی انگیزه سرودن مرثیه‌های بسیار به فارسی و عربی گردید که از آن جمله است قصیده معروف خاقانی باردیف «خاک» ۲ .

بدیهی است بدین ترتیب هیچ کس امن و آسایشی نداشت و اوضاعی توان فرساروی نمود . این حال و روز دل انوری را سخت بدرد آورد ؛ تأثیرش همه از برای خویشتن نبود بلکه ازغم همشهریان و هموطنانش بفریاد آمد و از قلع طمنج‌خان حاکم سمرقند استمداد کرد ، مردم خراسان نیز از او خواسته بودند که گزارشگر احوال آنان به حضرت خاقان باشد .

این سلطان رکن‌الدین محمود قلع‌طمنج‌خان خواهر زاده و پسر خوانده سلطان سنجر بود که از طرف او بر ماوراءالنهر حکومت می‌کرد . وی همان کسی است که پس از اسارت سنجر و دوران حکومت کوتاه سلیمان شاه ، در ۵۴۹ هـ . امرای سلجوقی به سلطنتش برداشتند و تا ۵۵۱ هـ هم بحای سنجر حکومت کرد و پس از رهایی و درگذشت سنجر در ۵۵۲ نیز

۱ - از جمله رك : ابن اثیر ، سال ۵۴۸ ؛ راحة الصدور ۱۷۷ - ۱۸۱ ؛ سلجوقیان و غزدر کرمان ، تألیف محمد بن ابراهیم ، تصحیح دکتر باستانی پاریزی . ۲ - دیوان خاقانی ، تصحیح دکتر سجادی ، ص ۲۳۷ - ۲۳۹ .

جانشین وی بود و سرانجام در سال ۵۵۷ هجری مؤید آیی به از امرای سنجر ، در چشم او و پسرش جلال‌الدین میل کشید و قلع‌طمناج‌خان در زندان بود تا در ۵۵۸ هجری .

در این ایام انوری و مردم خراسان چشم امیدشان بسوی قلع‌طمناج‌خان بود و شاعر قصیده معروف خود را بنام او پرداخت . اگر چه برخی از صاحب نظران اشعار انوری را بیشتر محصول فکر و اندیشه دانسته‌اند تا تراوش طبع و دل و عاطفه او ۱ شاید بتوان گفت که قصیده مورد نظر بتمام معنی سخنی شورانگیز و از دل برخاسته است و در تمام اجزای آن لرزش دل و تأثرات صمیمانه شاعر موج می‌زند . عمق بخاری ، شاعر معاصر انوری ، پیش از این تاریخ قصیده‌ای ، شاید در مرثیه دختر سلطان سنجر ، سروده و به اصفهان فرستاده بود که اینک در دست نیست و مطلعش با این مصراع شروع می‌شده است : « خاک خون آلودای باد به اصفهان بر » ۲ .

انوری برای قصیده خود همین وزن و قافیه را برگزید ؛ آخر نه این بود که او نیز می‌خواست در ماتم و شکوه مردم خراسان در برابر بیداد غزان سخن گوید ؟ شاعر با این مقدمه به دفاع از مردم مرزوبوم خود فریاد برآورد :

برسمرقند اگر بگذری ای بادسحر	نامه اهل خراسان به برخاقان بر
نامه‌ای مطلع آن رنج‌تن و آفت‌جان	نامه‌ای مقطع آن درد دل و سوزجگر
نامه‌ای بمر رقمش آه عزیزان پیدا	نامه‌ای در شکنش خون شهیدان مضر
نقش تحریرش از سینه مظلومان خشک	سطر عنواتش از دیده محرومان تر
ریش گردد ممرصوت از و گاه سماع	خون شود مردمک دیده از وقت نظر
تا کنون حال خراسان ورعایا بودست	بر خداوند جهان خاقان پوشیده مگر . ۳ .

در این قصیده انوری پس از ستایش مختصری از خاقان سمرقند به شرح اوضاع رقت‌بار مردم خراسان می‌پردازد ، بازبانی گویا و مؤثر و با بیانی سوزناک و غم‌انگیز بسیاری از ستمگریهای غزان را بر پرده شعر تصویر می‌کند . از سالاری خردان بر بزرگان و از مهتری لثیمان بر کریمان می‌نالد ؛ می‌گوید که کسی را جز بر در مرگ شادمان نمی‌توان دید و جز در شکم مادر دختری را بکر نمی‌توان یافت ؛ غزان مسجد جامع شهر را طویله اسبان خود کرده‌اند ؛ کسی صدای خطبه‌ای نمی‌شنود زیرا خطیبی در شهر نمانده است . اگر فرزندمادری را پیش چشم او بکشند جرأت آن ندارد که در مرگ فرزند خروشی برآورد و ناچار هر کس پاوخری داشته گریخته و خود را از این مهلکه بیرون افکنده است و فقط جمعی مردم بی‌دفاع و مظلوم باقی مانده‌اند .

این چگامه بلند و تابناک علاوه بر آن که گوشه‌ای از تاریخ ایران را بروشنی پیش چشم ما جلوه گر می‌سازد ، سراسر آن پر است از احساسات نودوستی و عواطف بشری و دلسوزی شاعر بر احوال همشهریان خود که زبان حال ایشان شده است . دل نازک و طبع شاعرانه و وجدان انوری در این واقعه چنان برقت آمده که آنچه بر قلمش جاری شده همه حدیث دل و نمونه بارزی است از تجلی شعر و هنر در دفاع از مردم ، حمایت از مظلوم و

۱ - کاروان حله ۱۵۰ ، ۱۵۴ ، ۲ - رگ : دیوان عمق بخاری ، تصحیح

سعید نفیسی ، ص ۲۹ ، ۳۵ . ۳ - دیوان انوری ۲۰۱/۱ .

پرخاش برضد جوړو ستمگری . انوری قصیده خود را بتوسط برهان‌الدین صدرجهان - که از خاندانهای بزرگ و بانام بخار اواز علمای عالیمقام ماوراءالنهر و پیشوای حنفیان بود - به حضور ملک سمرقند فرستاد که او نیز در نزد خاقان شفیع مردم خراسان باشد . شرح فجایع‌غزان از زبان خود انوری شنیدنی است :

قصه اهل خراسان بشنو از سر لطف  
این دل افکار جگر سوختگان می گویند  
خبرت هست که از هر چه درو خیری بود  
خبرت هست کزین زیر و زبر شوم غزان  
بر بزرگان زمانه شده خردان سالار  
بر در دونان احرار حزین و حیران  
شادالایسه در مرگ نبینی مردم  
مسجد جامع هر شهر ستورانشان را  
خطبه نکنند بهر خطه بنام غز ازانک  
کشته فرزند گرامی را اگر ناگاهان  
سوی آن حضرت کز عدل تو گنستت جو خلد  
هر که پای و خری داشت بحیلت افکند  
رحم کن رحم بر آن قوم که نبود شب و روز  
رحم کن رحم بدان قوم که جویند جوین  
رحم کن رحم بر آنها که نیابند نمود  
کی بود کی که ز اقصای خراسان آرند

چون شنیدی ز سر رحم به ایشان بنگر  
کای دل و دولت و دین را به توشادی و ظفر  
در همه ایران امروز نمائنده است اثر ؟  
نیست یک پی ز خراسان که نشد زیر و زبر ؟  
بر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر  
در کف رندان ابرار اسیر و مضطر  
بگر جز در شکم مام نیابی دختر  
پایگاهی شده ، نه سفش پیداونه در  
در خراسان نه خطیب است کنون نه منبر  
ببند از بیم خروشید نیارد مادر  
خویشتن زین جا کز ظلم غزان شد جو ستر  
چه کند آن که نه پایست مر او را و نه خر ؟  
در مصیبتشان جز نوحه گری کاردگر  
از پس آن که نخوردندی از ناز شکر  
از پس آن که زاطلسشان بودی بستر  
از فتوح تو بشارت بر خورشید بشر

اگر بهمان اندازه که شاعران گذشته ما به وصف اسب و شمشیر و قصر و بزم عشرت ممدوحان خود پرداخته اند از احوال مردم نیز سخن می رانند امروز از پس قرنهای از راز دل نیاکان خویش آگاه تر بودیم و خود را به آنان نزدیکتر می یافتیم .

من هر وقت این قصیده انوری را می خوانم از خلال آن ناله مردم خراسان را بگوش دل می شنوم و بقول نظامی عروضی «موی بر اندام من بر پای خیزد ، و جای آن بود که آب از چشم من برود» و همچنان که عرض کردم این چکامه را از شریفترین و فاخرترین اشعار انوری می شمردم و خوانندگان این نامه ، بخصوص جوانان ، را به مطالعه آن و تأمل در یکایک ابیاتش دعوت می کنم .

غلامحسین یوسفی